

گفت و گو با اسدالله امرایی

خزاعی‌فر: بفرمایید شما چگونه خودتان را معرفی می‌کنید؟ مترجم، مترجم ادبی، مترجم تمام‌وقت، مترجم پاره‌وقت؟

امرایی: من ترجیح می‌دهم خود را مترجم ادبی معرفی کنم که عشق و علاقه‌ام در آن سوست. اما از طرف دیگر شغل سازمانی‌ام هم مترجم است و با سمت مترجم و کارشناس مسئول نشریات بین‌المللی در روابط بین‌الملل سازمانی دولتی کار می‌کنم که به‌واقع شعبه ملی یک سازمان بین‌المللی از سازمان‌های تخصصی ملل متحد است؛ سازمان هواشناسی کشور. بیست و هشت سال است در این سازمان کار می‌کنم. صبح تا آخر وقت اداری در اداره کار می‌کنم و کارهایم به ادبیات ربطی ندارد. اگر فرصتی دست دهد کتاب می‌خوانم. از مزیت نزدیکی محل کار و خانه هم استفاده می‌کنم و عصرها خود را به خانه می‌رسانم و بعد از استراحتی مختصر به کار مشغول می‌شوم.

خزاعی‌فر: کلاً دیدگاهتان نسبت به حرفه ترجمه چیست؟

امرایی: من از کار ترجمه خیلی راضی هستم. همیشه دلم می‌خواست این کار را انجام بدهم و خوشحالم که به آرزویم رسیدم. از این غرزدن‌های بنال و بمان خوشم نمی‌آید که لابد به گوش شما هم رسیده که ای وای مردم کتاب نمی‌خوانند و کتاب نمی‌خرند و تیراژ پایین آمده. کار مهم و پرزحمتی است که هیچ‌وقت به اسم خود آدم تمام نمی‌شود اما همین که لذت می‌برم و با دیگران در این لذت هم‌پیاله می‌شوم برای من کافیست. آثاری را هم ترجمه کرده‌ام که خوشبختانه اقبال خوبی داشتند. آثاری را ترجمه کرده‌ام که اکثراً با استقبال روبه‌رو شده. البته فقط من نیستم بسیاری از همکارانم نیز همین‌گونه هستند.

خزاعی‌فر: منظورتان از این که به اسم خود آدم تمام نمی‌شود چیست؟ فکر نمی‌کنید که در ایران مترجمان ادبی بیش از هر کشور دیگر در جهان از محبوبیت اجتماعی برخوردارند و شاید همین امر باعث شده که بسیاری از افراد بدون آنکه صلاحیت زبانی‌شان احراز شده باشد به این حرفه روی آورده‌اند؟

امرایبی: به اسم خود آدم تمام نمی‌شود به این معنی که زحمت اصلی را یکی دیگر کشیده است. بخصوص در ادبیات خلاقه. من شخصاً گاهی از این که می‌شنوم مترجمی کتاب ترجمه را کتاب خودش می‌نامد آزرده می‌شوم. در بهترین حالت هم اثر اثر نویسنده است نه من مترجم. همان‌طور که فرمودید شاید تنها در ایران و چند کشور رسم باشد اسم مترجم روی جلد کتاب بیاید. البته مترجم‌های نامداری هم در دنیا هستند که ادبیات جهان مدیون آنهاست. ما بخش بسیار کوچکی از ادبیات جهان را می‌توانیم عرضه کنیم و متأسفانه به علت دخالت نهادها و دولت‌ها که همیشه به ادبیات به چشم مزاحم نگاه می‌کرده‌اند و می‌کنند نتوانسته‌ایم چنانچه باید و شاید به این مهم پردازیم. ورود آدم‌های بی‌صلاحیت به این حوزه هم بله معضلی است که به قیمت آزمون و خطا تصحیح می‌شود. کافی است یک روز عصر جمعه در خیابان انقلاب قدمی بزنید تا دستتان بیاید. روی جلد کتاب‌ها آنقدر اسم مهندس و دکتر و عضو فرهنگستان زبان‌های خارجی هلند و ایسلند ریخته که صرف به‌خاطر سپردن نام‌شان کلی وقت می‌برد. خواننده ادبیات، خواننده هوشمندی است و سرش کلاه نمی‌رود. البته عده‌ای هم در روند کار مهارت‌هایی کسب می‌کنند. یک نگاه به کتاب *اصول و روش ترجمه* زنده‌یاد طاهره صفارزاده بیندازید. خیلی از نام‌هایی که در آن کتاب آمده بعدها به نام‌های مشهوری تبدیل شدند. البته عده‌ای هم درجا زدند و بعد فراموش شدند.

خزاعی‌فر: چه تصویر کلی از وضعیت ترجمه و ترجمه ادبی در ایران ترسیم می‌کنید؟

امرایبی: یکی از علت‌های رونق ترجمه چه در ایران چه در سایر نقاط جهان این است که همه زبان نمی‌دانند و این زبان ندانستن باعث می‌شود خلقی که تشنه خواندن آثار ادبی هستند معطل بمانند تا مترجمی از راه برسد و این آثار را به زبان آن‌ها ترجمه کند. وضعیت ترجمه ما بسته به طیف وسیع مترجمان همیشه در دو سر یک طیف گسترده در نوسان بوده. هم آثار بسیار خوبی داریم که به شیوه‌ای پاک و منظم و کم‌غلط ترجمه شده و هم آثاری که اصل‌شان خوب است و پرغلط ترجمه شده‌اند و بعضی هم از برخی خلأها استفاده کرده‌اند و دوغ و دوشاب را قاطی هم ارائه کرده‌اند. مترجمان خوب داشته‌ایم و داریم و مترجمان بد هم کم نداریم. در روزگاری که جمعیت زبان‌دان در کشور کم بود برخی از مترجمان هر چه می‌خواستند ترجمه می‌کردند و هر کجا خوششان نمی‌آمد حذف می‌کردند تا اینکه با گسترش تحصیلات عالی و اضافه‌شدن فن‌آوری‌های نوین هم بر جمعیت تحصیل‌کرده کشور اضافه شد و هم زبان‌های خارجی گسترش بیشتری یافتند و دسترسی به

منابع اطلاعاتی آسان‌تر شد. این وضعیت باعث می‌شود مترجمی که برایش مخاطب اهمیت دارد دقت بیشتری در کارش کند و اگر پیشتر سهل‌انگاری کرده بود جبران مافات کند.

خزاعی‌فر: گفتید در گذشته مترجمانی داشته‌ایم که به شیوه‌ای پاک و منظم و کم‌غلط ترجمه می‌کرده‌اند. ممکن است چند نفری را نام ببرید؟ درباره شیوه کار این مترجمان به‌راستی چه می‌دانیم؟ خود شما از این مترجمان چه نکاتی آموخته‌اید که در کارهایتان به کاربرده‌اید؟

امرایی: ابوالحسن نجفی یکی از این مترجمان است. احمد کریمی حکاک، منوچهر بدیعی محمد قاضی و کریم امامی، عبدالله کوثری و فرزانه طاهری و مژده دقیقی که البته تقریباً از هم‌نسلان خودم هستند و البته عده‌ای دیگر. متأسفانه به علت اینکه ما سنت روزنامه‌نویسی به معنی ثبت خاطرات نداشته‌ایم و نداریم حالا یا به عادت تقیه یا ترس جان و نان، اگر هم نوشته‌ایم مقادیر معتناهی از آن را سانسور می‌کنیم. معمولاً پیش نمی‌آید که افراد از پشت پرده زندگی هم خبردار شوند. در مورد مترجمین و نویسندگان و شاعران هم همیشه همین‌گونه بوده. بیشتر با ظاهر و رویه و کار تمام‌شده آن‌ها روبه‌رو هستیم. گاهی که از کار خسته می‌شوم می‌نشینم و آثار آن‌ها را می‌خوانم و قی کلمه کم می‌آورم می‌روم سراغ نوشته‌ها و ترجمه‌های احمد شاملو یا خانواده تیپو ابوالحسن نجفی. یاد گرفته‌ام اگر کسی از کارم ایراد گرفت او را دشمن نپندارم. اگر ایرادش وارد بود به دیده منت قبول کنم و اگر وارد نبود هم لطفی است که کرده و کارم را خوانده. از قاضی یاد گرفته‌ام که خودم را عقل‌کل ندانم و ممکن است روزی دانشجویی که شاید هنوز وسط درس‌خواندن است، ایرادی از کارم بگیرد و باید از او یاد بگیرم. به هر حال ما در دوره‌ای درس خواندیم و بزرگ شدیم که بسیاری از امکانات امروز رویایی دست‌نیافتنی بود.

خزاعی‌فر: برای مترجم یا محقق غربی که هیچ آشنایی با وضعیت ترجمه در ایران ندارد کدام ویژگی‌های مطلوب یا نامطلوب را برجسته می‌بینید؟

امرایی: یک عنصر مهم نامطلوب عدم عضویت کشورمان در پیمان کپی‌رایت است که ما را در چشم اهل فرهنگ غرب راهزن فرهنگی جلوه می‌دهد که بدون رضایت صاحب‌اثر به ترجمه آثارشان در عرصه ادبیات و در سایر عرصه‌های هنر می‌پردازیم. البته حالا تعدادی از ناشران خوشفکر و مترجمانی که برایشان اجازه گرفتن از صاحب‌اثر اهمیت دارد به خرید حق انتشار اثر اهمیت می‌دهند. ویژگی نامطلوب دیگر که هم از نبود کپی‌رایت ناشی می‌شود دو ماراتنی است که برای ترجمه آثار مطرح و برگزیده‌ای که به هر علت سر

زبان‌ها می‌افتد یا بازار پیدا می‌کند راه می‌افتد، در صورتی که اگر این قانون وجود داشت، ناشر، حق ترجمه اثر را پیش از انتشار می‌خرد و مترجم با خیال راحت کتاب را ترجمه می‌کرد و اثر منتشر می‌شد. ویژگی مطلوب نشر در کشور ما این است که به ادبیات نخبه‌گرا توجه دارد. خیل عظیمی از کتاب‌های یکبارمصرف در غرب منتشر می‌شود که مترجمان ما حاضر نیستند آن را دردست بگیرند، ترجمه‌اش پیشکش.

خزاعی‌فر: در طول سال‌ها تجربه چه تحولی در کارتان احساس می‌کنید؟ در این سال‌ها، دیدگاه شما در مورد روش ترجمه، تلقی‌تان از ترجمه و ارزیابی شما از انتظارات خوانندگان ترجمه چگونه تغییر کرده است؟

امرای: همیشه سعی کرده‌ام کارهایم بهتر شود. هرچه بیشتر کار کرده‌ام بیشتر یاد گرفته‌ام. الان به مدد وسایل ارتباط جمعی با نویسندگان آثاری که می‌خوانم و قصد ترجمه‌شان را دارم ارتباط برقرار می‌کنم و اگر به نکته‌ای برمی‌خورم که از نظر خودم گنگ است از نویسنده می‌پرسم. روزگاری تهیه کتاب در این کشور از هفت‌خوان رستم دشوارتر بود امروزه این کار خیلی ساده شده و بسیاری از آثار را نویسندگان قبل از انتشار اثر در اختیارم می‌گذارند که ترجمه کنم و برخی از آن‌ها را با پرداخت حقوق اثر از طرف ناشر ترجمه کرده‌ام. با بسیاری از خوانندگان در شبکه‌های اجتماعی ارتباط دارم و از نظرات‌شان استفاده می‌کنم و از نظرات استادان و پیشکسوتان جامعه ادبی بهره می‌برم. کوشیده‌ام بر مهارت‌هایم بیفزایم و به همین علت اغلب کارهایی هم که ترجمه کرده‌ام آثاری هستند که خودم به ناشر پیشنهاد داده‌ام. هر نقد یا ایرادی را برآثاری که ترجمه کرده‌ام با آغوش باز پذیرفته‌ام، نکاتی را که درست تشخیص داده‌اند و یادآوری کرده‌اند به دیده منت پذیرفته‌ام.

خزاعی‌فر: اگر طنز را همان humor بدانیم در این صورت طنز لزوماً آن گونه که معمولاً از این واژه فهمیده می‌شود به معنی شوخی نیست بلکه به هر نوع ذکاوت زبانی اطلاق می‌شود که ممکن است به خنده یا تحیر یا تحسین خواننده منجر شود. با توجه به این که این گونه طنز را غربی‌ها معمولاً چاشنی انواع نوشته‌های خود می‌کنند، شما با توجه به این که گفته‌اید حساسیت خاصی نسبت به طنز دارید چه شگردهای خاصی در ترجمه آن به کار می‌برید؟

امرای: تلاش می‌کنم نزدیک‌ترین مفاهیمی را که در زبان خودمان داریم به کار ببرم. منابع جدید و قدیم طنز و هزل خودمان را می‌خوانم و تلاش می‌کنم به بهترین نحو از آن‌ها

استفاده کنم. حالا بگذریم که گاهی این طنزها و مطایبه‌هایی که در متن اصلی جافتاده برای خواننده ما جذابیت ندارد و باید با تعبیرات زبان خودمان آن جذابیت را ایجاد کنیم.

خزاعی‌فر: زبان ترجمه‌هایتان معمولاً زبانی روان است. برای رسیدن به این زبان روان تا چه حد برای خودتان آزادی قائلید؟ مثلاً آیا شده که یک جمله را به دو یا سه جمله ترجمه کنید؟ یا مضمون جمله‌ای را بنویسید و نه عین کلام نویسنده را؟ یا کلمه یا کلماتی از متن نویسنده حذف کنید یا به متن اضافه کنید؟

امرایی: آزادی که به عنوان مترجم اثر برای خود قائلم در حدی است که به سبک نویسنده لطمه نزنم. گاهی وقت‌ها شده که یک جمله بلند را در دو سه جمله بیان کنم. گاهی هم نه. نمونه‌ی اخیرش ترجمه‌های کوری و بینایی ساراماگوست که جملات طولانی تنها با یک ویرگول به هم وصل می‌شوند و از علائم سجاوندی صرفاً از ویرگول و نقطه استفاده شده. گاهی بخصوص در مواقع مواجهه با سانسور برای این که اصل مطلب از بین نرود مجبور بوده‌ام با توصیف صحنه از ذکر دقیق کلمات خودداری کنم، بخصوص در مواردی که خط قرمز آقایان محسوب می‌شود.

خزاعی‌فر: کلمه سبک را ظاهراً هرکس به معنایی به کار می‌برد. منظورتان از این که می‌گویید به سبک نویسنده لطمه نزنم دقیقاً چیست؟ شما دارید در زبان دیگری می‌نویسید که اقتضائات واژگانی، نحوی و معنایی دیگری دارد. چه تعریفی از سبک دارید؟ اگر چکار بکنید سبک نویسنده لطمه می‌بیند؟ چرا گاهی جمله‌ای بلند را به سه جمله ترجمه می‌کنید گاهی نه؟ بازسازی سبک نویسنده در زبان فارسی چگونه باید صورت بگیرد؟

امرایی: اگر نویسنده قواعد دستوری و سجاوندی رایج را لحاظ نکرده من هم همین کار را انجام داده‌ام. نمونه‌اش رمان کوری است و رمان بینایی نوشته ساراماگو. نویسنده اساساً در قید علایم سجاوندی نبوده. پاراگراف و علامت سوال و نقل قول و تعجب در کار نیست. طبعاً من هم نمی‌توانم متن او را بشکنم و هر جا دلم خواست پاراگراف بگذارم. همینگوی یا ریموند کارور جملات کوتاه چکشی دارند. برعکس سائول بلو چنین نیست. به نظر باید سعی کنیم تا جایی که امکان دارد ضمن حفظ ساخت زبان فارسی، متن اصلی را فدا نکنیم.

خزاعی‌فر: البته در مواردی در وسط متنی روان خواننده به جمله یا ترکیبی برمی‌خورد که حواسش را پرت می‌کند چون یا انسجام روایی متن را برهم می‌زند یا خارجی بودن آن کاملاً محسوس است. شما فکر می‌کنید که واقعاً متن ترجمه شده باید کاملاً شبیه به متن تألیفی باشد یا

فکر می‌کنید این کار نه لازم است و نه ممکن؟ اگر در غالب موارد مترجم تلاش می‌کند متنی روان و طبیعی بنویسد چرا باید در مورد برخی جملات و ترکیبات تسلیم شود؟

امرای: به نظرم روان بودن متن الزاماً مفهومی این نیست که معلوم نشود متن ترجمه است. یکی از ادیبان نامدار کشورمان اصرار عجیبی داشته در ترجمه متن که جای تاریخ‌ها را به شمسی بنویسد و ماه‌های سال را مطابق تقویم ایرانی و روبل و کوپک و پوند و پنی را تومن و شاهی. خب طبیعی است که در چنین حالتی متن هر قدر هم روان باشد نمی‌توانیم اسم ترجمه بر آن بگذاریم. اینکه از زبان شخصیت همینگوی *بسم الله و سلمنا و یا حق بگوئیم* غلط است. روزگاری برخی از استادان ما اعتقاد داشتند که مترجم متن را باید چنان ترجمه کند که اگر نویسنده می‌خواست به زبان او بنویسد آنگونه می‌نوشت. خب خریدارانی هم داشت این نظریه.

خزاعی‌فر: این مثال‌هایی که شما می‌زنید، یعنی آوردن کلماتی مثل *سلمنا* در متن ترجمه، منظور من نیست، چون هیچ مترجمی با عقل سلیم چنین چیزی را نمی‌پذیرد. منظور من این است که چرا باید متنی التقاطی بنویسیم، یعنی متنی که گاهی به متن تألیفی شبیه است و گاهی رنگ و بوی ترجمه‌اش آشکار است؟ اجازه بدهید صریح‌تر بگویم، برخی مترجمان به هر علتی از جمله تبلی یا ضعف چنین متن‌های التقاطی می‌نویسند و در توجیه آن می‌گویند که متن ترجمه باید ترجمه بودنش حس شود. حرف من این است که چرا متن ترجمه باید التقاطی باشد؟ اگر مترجم در جایی تلاش می‌کند که متنی شبیه به متن تألیفی بنویسد چرا در جایی دیگر در همان متن عبارتی ترجمه‌ای می‌آورد؟

امرای: آن مثال‌هایی که زدم اتفاقاً از مترجمی نامدار است که خیلی نمی‌شود در عقل سلیم او شک کرد. اما خب این کار را کرده و مکتوب است. در ترجمه فیلم‌نامه و دوبله‌ها هم از این موارد کم نداشته‌ایم. از *مشب شب مهتاب* خواندن جان وین بگیری *تا یا حق و یا هوی* جیمز دین. ترجمه به نظر من نباید بوی ترجمه بدهد و پراز غلط باشد. باید ضمن حفظ اصالت متن، خواننده بداند که با متنی از یک فرهنگ بیگانه مواجه است، اما فارسی متن نباید لنگ بزند. البته این‌هایی که عرض می‌کنم موارد مطلوب است و ممکن است خودم هم گاهی نتوانسته باشم از پس آن برآیم.

خزاعی‌فر: با توجه به این که شما چندین مجموعه داستان ترجمه کرده‌اید فکر می‌کنید مجموعه داستان در مقایسه با رمان بازار بهتری دارد در ایران؟

امرای: داستان کوتاه یک حسن دارد که کوتاه است و وقتی می‌خوانید همان اول کار تشخیص می‌دهید که کار قابل‌انتشار است یا خیر. رمان را باید تا آخر بخوانید تا بتوانید ترجمه کنید. کلاً ادبیات داستانی ترجمه چه رمان چه داستان کوتاه بخصوص ادبیات امریکا و اروپا در ایران بازار خوبی دارد.

خزاعی‌فر: شما در مقام مترجم با سه گروه افراد روبه‌رو هستید: ناشر، اداره ارشاد و خوانندگان‌تان. اوضاع نشر ترجمه را چگونه می‌بینید؟ آیا بازاری برای رقابت سالم و درآوردن ترجمه‌های بهتر بین ناشران وجود دارد؟ این رقابت اگر هست چه نمودی دارد؟ در مورد اداره ارشاد فکر می‌کنید در طول بیست سال اخیر منحنی سخت‌گیری‌اش چگونه بوده است؟

امرای: من معمولاً با اغلب ناشرانی که کار کرده‌ام مشکلی نداشته‌ام. اغلب آن‌ها چه کسانی که کاری را سفارش داده‌اند برای ترجمه و چه آن‌هایی که کار عرضه‌شده را پذیرفته‌اند واقعاً در اغلب موارد مشکل نداشته‌ام. گاهی سخت‌گیری‌هایی بوده که بیشتر به نظرم برای بهترشدن کار بوده. البته معنی‌اش این نیست که به مشکلی برخوردیم. بعضی از ناشران کار را حبس می‌کنند و زمانی که اقدام می‌کنید تا کار را به ناشر دیگری بدهید سعی می‌کنند گروکشی کنند. اما عمده آن‌ها چه در عقد قرارداد و چه در پرداخت‌ها و تجدیدچاپ همکاری خوبی کرده‌اند. ناشر در هر حال بنگاهی تجاری است که کالای فرهنگی ارائه می‌کند. رقابت آن‌ها هم با توجه به اینکه کشور تابع کپی‌رایت نیست گاهی شکل ناراحت‌کننده‌ای پیدا می‌کند. برخی از ناشران هم چندان در قید رقابت نیستند و آهسته و پیوسته کار خودشان را پیش می‌برند. عمده مشکل اداره ارشاد، اصرار آقایان بر اصلی است که عملاً غیرقانونی است. نظارت بر ادبیات و شعر و داستان کار عبث و بیهوده‌ای است آن هم در شرایطی که انواع و اقسام نظارت‌ها جواب نداده. حذف و اضافات دستوری و بدون ضابطه و مبتنی بر سلیقه که از سوی نهادهای نظارتی انجام می‌گیرد، باعث ایجاد سردرگمی می‌شود و نهایتاً اعتماد خواننده را از کتاب سلب می‌کند و او را دچار تردید می‌کند. متأسفانه این نمونه‌ها بسیار است. باید اذعان داشت آن بخش از ادبیات که جنبه فرهنگی و ارزشی بالاتری دارد و از آثار شاخص و کلاسیک ادبی محسوب می‌شود و نویسندگان برجسته را به جامعه زبان ترجمه معرفی می‌کند، بیشترین نظارت موشکافانه را متحمل می‌شود. جالب این که روی آثار نازل حساسیت و سخت‌گیری کمتری وجود دارد. آثار برجسته نویسندگان را نمی‌توان و نباید دستکاری کنیم. رویکردهای اعمال‌شده اغلب سلیقه‌ای است. مثلاً در ترجمه یک کتاب از یک مترجم دستور به حذف یک سری موارد داده می‌شود و از همان

کتاب با مترجم و ناشر دیگر، چنین ایراداتی را نمی گیرند. این یعنی اعمال سلیقه و برداشت شخصی افراد در مراکز نظارتی. رسالت مترجم انتقال فرهنگ و افکار ملل بوده و چنین نظارت‌ها و سخت گیری‌هایی که تازه بدون سازوکار مدون و مشخصی اجرا می شود و بسته به دیدگاه مدیران تغییر می کند تنها نتیجه اش آسیب رساندن به اعتماد خوانندگان است. نمونه اش کتابی است که در یک دولت اجازه انتشار گرفته در دولت بعدی از ناشر خواسته اند تغییراتی را اعمال کند و در دولت بعدی انتشار آن را مغایر اخلاق دانسته اند و مجوز آن را پس گرفته اند. در دولت جدید کمی از سخت گیری ها کم شده اما هنوز سخت گیری هست.

به نظر من مترجمان با توجه به وضع موجود بهتر است به بحث کپی رایت دامن بزنند. من شخصاً و برخی از ناشرانم نظیر نشر افق و کتابسرای تندیس و مروارید بدون آنکه الزام قانونی داشته باشیم اقدام به گرفتن مجوز شخصی از مؤلف کرده ایم. گاهی هم با پرداخت هزینه مجوز ترجمه و نشر آن را گرفته ایم. به عنوان یک اقدام تبلیغی خوب امیدوارم دولت دست کم با اقدامات تشویقی، به کمک ناشران و مترجمانی بیاید که حقوق نویسنده خارجی را مراعات می کنند. چون تا زمان قطعی شدن و پذیرش این قانون عملاً اقدام دیگری نمی تواند انجام دهد. تسهیل در صدور مجوز و اعطای کمک های مادی و تشویقی به این دسته از ناشران و مترجمان از آن جمله است که باعث ترغیب سایر ناشران و مترجمان برای گام برداشتن در این راستا می شود. با پیوستن به کنوانسیون افراد زیادی ضرر می کنند، از دست رفتن امکان کپی رایگان نرم افزارهای کامپیوتری و حذف سانسور و ممیزی در حوزه نشر و کتاب از آن جمله اند. نگاه مسئولان به عنصر فرهنگ متأسفانه در سی و چهار سال گذشته باقیمانده است و عرصه های نو را نخواستند ببینند. قطعاً اگر به کنوانسیون بپیوندیم ترجمه های پی در پی از کتاب های جدید نخواهیم داشت و دست کارگزار ادبی خارجی برای انتخاب مترجم باز است.

خزاعی فر: قبل از این که کتابی را برای ترجمه انتخاب کنید به چه نکته ممیزی درمورد کتاب توجه می کنید؟ چه چیزهایی در ممیزی به نظر شما غیر ضروری است؟ برخورد و ارتباط خوانندگان با شما و برخورد شما با منتقدان تان چگونه است؟

امرابی: من معمولاً کتاب هایی را که برای ترجمه انتخاب می کنم اول درباره اش تحقیق می کنم و نقدهایی که بر آن نوشته شده می خوانم. بعد اگر جالب بیام خود کتاب را

می‌خوانم. در وهله اول برای ارضای کنججوی خودم، بعد برای ترجمه. خب برخی از کارها از همان شروع داستان مشخص است که نمی‌شود کار را منتشر کرد معمولاً از خیرش می‌گذرم. با خوانندگان آثارم هم رابطه خوبی دارم. نوشته‌های منتقدان را هم دنبال می‌کنم. این منتقدین عزیز دو دسته هستند عده‌ای از سر دلسوزی و همکاری برای کمک به من به نقد می‌پردازند. عده‌ای هم ممکن است برای به چالش کشیدن و خودنمایی این کار را بکنند. آن بزرگوارانی که به قصد اصلاح نقد می‌کنند نقدشان را نصب‌العین قرار می‌دهم و می‌آموزم. از دوستان دیگر هم به هر علت از جمله حدسی که زدم سپاسگزارم که دست کم کتاب را خوانده‌اند.

خزاعی‌فر: شما را مترجم پرکار و متنوع کاری می‌دانند. راز این پرکاری و تنوع کاری چیست؟ فکر نمی‌کنید این به کیفیت کار لطمه می‌زند؟

امرایی: من البته خیلی پرکار نیستم. آن‌هایی که فکر می‌کنند من پرکار هستم به‌واقع یا خودشان کم‌کار هستند یا کسانی که آن‌ها را می‌شناسند. تمام تلاش من این است که در وهله اول نویسندگانی را معرفی کنم که در کشور خودشان مطرح هستند اما اینجا اثری از آن‌ها منتشر نشده. خیلی از نام‌هایی که امروز مطرح هستند در حوزه ادبیات چون نیک بنگرید ردی از معرفی من می‌بینید. سعی می‌کنم همیشه کیفیت کارم را بالا ببرم. گاهی ممکن است بر اثر سهو خطایی در ترجمه داشته باشم که در اولین فرصت اصلاح کرده‌ام.

خزاعی‌فر: خودتان کدام ترجمه‌تان را بیشتر می‌پسندید؟ اگر ممکن است تکه‌ای از این ترجمه را برای ما نقل کنید. چرا این ترجمه را دوست دارید؟

امرایی: من همه ترجمه‌هایم را دوست دارم. چه آن‌هایی که به چاپ‌های مکرر رسیده‌اند و چه آن‌هایی که یکی دوبار چاپ شده‌اند. این هم تکه‌ای از ترجمه‌ای که خیلی دوست دارم. این تکه‌ای از رمان بینایی نوشته ژوزه ساراماگو است که به چاپ سوم رسیده و دومین رمانی است که از او منتشر کرده‌ام. سوژه‌ای که نویسنده به داستان بدل کرده یعنی بحث انتخابات و مقاومت منفی مردم در مقابل حکومت بسیار زیبا تصویر شده است:

TERRIBLE VOTING WEATHER, REMARKED THE PRESIDING OFFICER of polling station fourteen as he snapped shut his soaked umbrella and took off the raincoat that had proved of little use to him during the breathless forty-meter dash from the place where he had parked his car to the door through which,

heart pounding, he had just appeared. I hope I'm not the last, he said to the secretary, who was standing slightly away from the door, safe from the sheets of rain which, caught by the wind, were drenching the floor. Your deputy hasn't arrived yet, but we've still got plenty of time, said the secretary soothingly, with rain like this, it'll be a feat in itself if we all manage to get here, said the presiding officer as they went into the room where the voting would take place. He greeted, first, the poll clerks who would act as scrutineers and then the party representatives and their deputies. He was careful to address exactly the same words to all of them, not allowing his face or tone of voice to betray any political and ideological leanings of his own. A presiding officer, even of an ordinary polling station like this, should, in all circumstances, be guided by the strictest sense of independence, he should, in short, always observe decorum.

«رئیس شعبه اخذ رأی شماره چهارده، بعد از اینکه چتر خیش را بست و بارانی را که در دو چهل متر یک نفس از محل پارک اتومبیلش تا در ورودی زیاد به دردش نخورده بود از تن درآورد، قلبش تپ‌تپ می‌زد و تازه رسیده بود و گفت، هوا هوای رأی‌گیری نیست، امیدوارم آخرین نفر نباشم، با منشی بود که دور از در و رگبار تند باران و باد انتظارش را می‌کشید. باران به شدت می‌بارید و بوران، قطرات آب را کف راهرو می‌پاشید. معاون‌تان هنوز نرسیده، اما کلی وقت داریم، منشی با این پاسخ خود به او آرامش داد. درحالی که به سمت سالن محل رأی‌گیری می‌رفتند، رئیس گفت، با این باران، اگر همه به موقع برسیم، واقعاً شاهکار است. ابتدا به منشی‌های حوزه که مدارک را بررسی می‌کردند و ناظران انتخاباتی بودند و سپس به نمایندگان احزاب و معاونان آن‌ها سلام داد. کاملاً جانب احتیاط را رعایت کرد تا از کلمات یکسانی استفاده کند طوری که در چهره یا لحن صدایش هیچ نشانه‌ای از تمایلات سیاسی یا عقیدتی‌اش منعکس نشود. رئیس حوزه رأی‌گیری، حتی اگر ریاستش محدود به چنین حوزه انتخاباتی عادی باشد، باید در همه موقعیت‌ها به مفهوم مطلق کلمه استقلال خود را مدنظر داشته باشد، خلاصه به عبارت دیگر، باید حفظ ظاهر کند.»
